



شاهنامه منظوم بابک، «پلنگ بد»

ابوالفضل جعفرلی، گمنام،
استاد دانشگاه‌های تاجیکستان

دقیقاً اگر درس عبرت بَری،
به جان، حامی مستمندان شدند،
در این ره گذشتند از جان و تن،
همان‌ها بُوَد زنده و جاودان.

به تاریخ انسان‌ها بنگری،
کسانی که در راه مردم بُدند،
پس حفظ آن آب و خاک وطن،
حیات و جهان هست این را بدان،



استاد ابوالفضل جعفرلی بسال ۱۲۹۹ شمسی در شهر مرند آذربایجان دیده به جهان گشوده است. می‌گوید: پدرم کاظم برای تأمین زندگی یک خانواده ۹ نفری شغل طاقت‌فرسای آهنگری و نعلبندی داشت. مادرم می‌خواست من پیگیر شغل پدر باشم، اما پدرم برای من (که تنها برادر ۶ خواهر بودم) خواستار تحصیل علم بود. همچون خواهرانم نخست قرآن آموختم سپس پیش سه تن از علمای شهر (آقا ملا رفیعیان، ملا یوسف نجفی و ملا جبار ناطق) به تحصیل زبان عربی، علوم دینی، و کتابهای آموزشی رایج زمان از جمله گلستان پرداختم. و ضمن کارهای کشاورزی و باغبانی تحصیلات متوسطه را در مرند و تبریز گذراندم. از سال ۱۳۲۹ نزدیک به نیم قرن در مهاجرت بسر بردم. در آسیای میانه علاوه بر ده سال تحصیلات عالی در رشته کشاورزی مدت ۲۵ سال نیز به تربیت کادر علمی زبان و ادبیات فارسی در شهر دوشنبه تاجیکستان پرداختم و سرانجام در سال ۱۳۷۰ باتفاق اعضای خانواده‌ام به ایران بازگشته و در زادگاهم سکنی گزیدم.

— شاهنامه منظوم بابک، پلنگ بد

بر اساس زمان تاریخی جلال برگشاد: (بابک سیریلیمیش قلینچ یا بابک شمشیر آخته)، بر وزن حماسی شاهنامه فردوسی در ۲۴۰۰ بیت به نظم کشیده شده است. استاد جعفرلی این منظومه را در ۳۴ بخش آفریده که با شرح: (دربار هارون الرشید بعنوان ظالم‌ترین خلیفه عباسی یا دوزخ دلپذیر) چنین آغاز می‌شود:
ز دوران هارون یکی داستان

مجهز به تیر و به زوبین و تیغ
ز کشتار دشمن نکردی دریغ
- حمله سنگین و بی‌رحمانه ده‌ها هزار تن از نظامیان
مجهز خلیفه در زمان هارون به میمند - شکست جاویدان
- به اسارت درآمدن ده‌ها هزار زن و مرد و جوان و نوجوان
و انتقال اسیران به بغداد
- نخستین هنرنمایی بابک
یکی بود پیشکین محالی بزرگ
اهالیس مردان جنگی سترگ

همانند سیلی خروشان شدند
چو آتشفشان گرم و جوشان شدند

در این دوره ایام بابک جوان
پُدش چست و چالاک و بُرزو توان

که بابک برون گشت از غار نیز
کشید از نیامش همان تیغ تیز

سواران عمران همه بر فتاد
همه نقشه دشمنان شد به باد

- شکار یک کبوتر نامهرسان توسط شاهین‌های بابک، و
کشف راز مسمومیت و شهادت امام رضا (ع).

در آن دوره (کفتَر) چو (قاصد) بُدی
به سوی عدو می‌پردیدی شدی

یکی ز آن سه شاهین بابک چو تیر
ورا کرد زخمی بسان اسیر

بیاورد پیش خداوند خویش
همانند انسان بر قوم و خویش

ز پایش گرفتند مرقومه را
بخواندند مضمون آن نامه را

در آن نامه مرقوم گردیده بود
بسی روشن و صاف و سنجیده بود

رضا، امام هشتم شیعیان

بپردازم از گفته باستان
حکایت ز دربار هارون کنم
دل خلق را جمله مفتون کنم
به هر کشوری باج گیران وی
نهاده همه سر به فرمان وی
ستمکار و بدطینت و سنگدل
چکد خون ز شمشیر بر خاک و گل
به دربار وی عده‌ای از عرب
مُداوم بُدندی به عیش و طرب

- شدت یافتن شورش خرمیتان تحت رهبری جاویدان و
ملحق شدن بابک قهرمان ملی آذربایجان بر گروه
خرمیتان

یکی جاودان خرم پر توان
جوانمرد مردی ز آذرستان

ز دوران هارون نمودی نبرد
گهی رزم خونین، گهی جنگ سرد

ببردش نبرد حیات و ممات
به عمران نمی‌داد راحت حیات

در این برهه بابک جوانی سترگ
در آینده یک قهرمانی بزرگ

به یک کاروانی چو یک ساربان
همی کار می‌کرد در آن زمان

به میمند در آن خطه آذری
همی زیست با مردم آذری

گرفتش در آنجا یکی نامه‌ای
از آن جاودان بود برنامه‌ای

که بابک به اردوی آنها رود
در آنجا چو سردار لشکر شود

ز عمران بگیرد قصاص پدر
نماند به خاطر ملال و کدر

کند پاک آن خاک آذرستان
ز لوث سپاه خلافت عیان

زن و دختر و نوجوان و جوان
چو برده نبینند مهر و نشان

چو بابک بر آن خزمی‌ها رسید
روانی نوین بر تن‌شان دمید